



دیتر هیزش

بین‌کالت وهگل
تقریراتی در باب این الیسم آلمانی

به‌تحریر: دیویداس. جانی
هومن قاسمی



تهران، پیکه‌زار و سید و نود و پنج

Henrich, Dieter

پاچینی! ترجمہ ہومن قاسمی.

مشخصات ظاهری: ۵۶۸ ص.

وضعیت فهرست نویسی: فیا.

یادداشت: واژه نامه.

موضوع: ایدہ الیسم آلمانی

شناسه افزوده: قاسمی، هومن، مترجم

۱۴۱/۰۹۴۳: رده بندی دیویی:

موضوع: ایده‌الیزم آلمانی
Idealism, German
شناسه افزوده: قاسمی، هومن، مترجم
BY۲۴۵/۱۳۹۵ ب۹
رده بندی کنگره: ۱۳۹۵
رده بندی دیویی: ۱۴۱/۰۹۲۳
شماره کتابشناسی ملی: ۴۳۸۱۰۳۷



بین کانت و هگل ! تفریاتی دربارهٔ ایدهٔ آلیسم آلمانی

نویسنده: دیتر هنریش . به تحریر: دیوید اس. پاچینی

مترجم: پهومن قاسمی

ویراستار: علیرضا سیداحمدیان

چاپ اول: ۱۳۹۵ تهران

شمارگان: هزار نسخه . بها: پنجاه و هشت هزار تومان

امور هنری: کانون تبلیغات رایزن

نقش مهر پشت جلد: گل مریم، اثر مرجان نعمتی

لیتوگرافی: امیر . چاپ متن و جلد: نظر . صحافی: نگاه

نشانی: تهران، کارنامه جنوبی، کوچه طائوس، پلاک ۱۰، طبقه اول

تلفن: ۲۲۲۹۵۳۴۹

پست الکترونیک: info@rayzanbooks.com

تارنما: www.rayzanbooks.com



MIX
Paper from
responsible sources
FSC® C019863

همهٔ حقوق مادی و معنوی این اثر، اعم از محتوای مطالب و طرح‌ها، به موجب قانون حمایت حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان محفوظ است و هرگونه استفادهٔ بازرگانی از این اثر، اعم از زیراکس، بازنویسی، ضبط و انتشار در فضای مجازی یا به هر صورت دیگر، بدون اجازهٔ مکتوب ناشر، کلاً و جزئاً ممنوع و قابل پیگرد قانونی است.

«کتاب رایزن» به فردایی پایدار برای محیط زیست می‌افزاید. کاغذهای استفاده‌شده در این کتاب دارای استاندارد بین‌المللی «شورای سرپرستی جنگل» است که با کد مخصوص در تارنمای این شورا در دسترس است.

فهرست

م	 سخن مترجم
غ	 ضمیمه: کتب و رسائل دیتیر هنریش
i	 دیباچه
iii	 پیشگفتار: تذکار از طریق افسون‌زدایی
xliv	 منابع منتخب از آثار اخیر درباره کانت و مابعد کانتی‌ها
xlvi	 سپاسگزاری
xlvi	 ملاحظات و اختصارات
۱	 درس اول: درآمد

بخش اول: مراتب ساختار نظام‌مند فلسفه کانت

۱۳

۱۵	 درس دوم: تجربه درونی و نظریه فلسفی
۳۷	 درس سوم: شعور، شناخت و «معنای متافیزیک»
۵۹	 درس چهارم: آزادی به مثابه «سنگ تاج» گنبد عقل

بخش دوم: نخستین منتقدان کانت

۷۹

۸۱	 درس پنجم: جذبه «عرفان»
۱۰۱	 درس ششم: شعور، شناخت و «معنای متافیزیک»
۱۱۷	 درس هفتم: یاکبی و فلسفه بلاواسطه‌یت
۱۳۷	 درس هشتم: راینهولد و «روح نظام‌مند»

۱۵۵	درس نهم: راینه‌لد و «فلسفه عنصری»
۱۷۱	درس دهم: شولتسه و شکاکیت مابعد کانتی

بخش سوم: فیثته

۱۹۱

۱۹۳	درس یازدهم: «نقد-و-معرفی آینسیدرموس»
۲۱۳	درس دوازدهم: «تأملات شخصی بر فلسفه عنصری»، بخش اول
۲۲۹	درس سیزدهم: «تأملات شخصی بر فلسفه عنصری»، بخش دوم
۲۴۷	درس چهاردهم: آموزه علم (۱۷۹۴-۱۷۹۵)
۲۶۳	درس پانزدهم: نظریه‌های نیروی مصوره و تمنا و تأثیر آن‌ها بر شلیگل، نوالیس، و هلدیرلین
۲۸۱	درس شانزدهم: یاد و نظام در «آموزه علم»
۲۹۹	درس هجدهم: خصلت پارادوکسیکال خود-انتسابی آگاهی
۳۱۹	درس نوزدهم: چرخش به الهیات متعالیه

بخش چهارم: هلدیرلین

۳۳۷

۳۳۹	درس نوزدهم: شأن «حک و جو» هلدیرلین
-----	------------------------------------

بخش پنجم: هگل

۳۵۹

۳۶۱	درس بیستم: راهی به سوی فلسفه پنجم (ساز طوق)
۳۸۱	درس بیست و یکم: منطق نفی و اطلاق
۴۰۱	واژه‌نامه
۴۱۵	نمایه اشخاص
۴۲۱	نمایه اماکن
۴۲۳	نمایه کتب، رسائل، و مجلات
۴۲۷	نمایه موضوعی

سخن مترجم

اثری که در دست دارید، ترجمه نه سال یک دوره درسی است؛ درس‌هایی که استاد مبرز مکتب هایدلبرگ و مفسر طراز اول ایده‌آلیسم آلمانی، پرفسور دیتر هنریش، به عنوان استاد مدعو در طی یک ترم تحصیلی به سال ۱۶۷۳ در دانش‌آئنه فلسفه دانشگاه هاروارد ایراد کرد. تقریرات او در کلاس درس، همان زمان توسط سه تن از دانشجویان تحریر شد و همین تحریرات مبنای تدوین کتاب حاضر قرار گرفت. در واقع، گردآورنده و ویراستار آن درس‌ها در این کتاب، یکی از همان دانشجویان است: دیوید پاچین. کاندیدان دانشیار الهیات تاریخی در کالج کندلیر از دانشگاه اُمِری (آتلانتا، ایالات متحده آمریکا) است.

توضیحی از چرایی و چگونگی آن دوره درسی، محتوا، تأثیرات و حواشی آن، در بخش‌های «دیباچه» به قلم پرفسور هنریش و «پیشگفتار» به قلم دکتر پاچینی آمده است و نیازی به تکرار آن‌ها در این مجال نیست. افزون بر این، دکتر پاچینی، که زین‌پس در سراسر اشارات مترجم از او با نام «ویراستار» یاد خواهد شد، ملحقاتی مفصل بر متن اصلی درس‌ها افزوده است شامل «منابع منتخب»، «اختصارات»، و «پانوشت‌ها». اکثر این ملحقات برای خواننده علاقه‌مند مفید و شایسته توجه‌اند؛ اما در موارد متعددی، إشکالاتی در «پانوشت‌ها» به چشم می‌خورند که نیازمند اشاره‌ای هستند.

پیش از اشاره به مواجهه با آن اشکالات، مترجم باید اعلام کند که تا بیش‌ترین حد ممکن به متن اصلی وفادار بوده است. این «وفاداری» اما نیازمند توضیح است: در این جا مُراد از «متن اصلی»، صرفاً متن (انگلیسی) تهیّه شده توسط ویراستار نیست؛ بلکه، منابع اصلی مورد استفاده یا اشاره مدرّس و انتقال زبانی مضامین در تدریس او نیز هست.

نخست، چنان‌که از عنوان این دوره درسی هویدا است، این درس‌ها تماماً حول تکوین چیزی بنا شده‌اند که امروزه «ایده‌آلیسم آلمانی» یا «فلسفه کلاسیک آلمانی» خوانده می‌شود. بالطبع، اگر نه همه، اکثریت قریب به اتفاق منابعی که مدرّس با آن‌ها مواجهه داشته است، به زبان آلمانی هستند. کتاب‌ها، مُسوّدات، نامه‌ها، دفاتر خاطرات و دیگر صناعاتی از این قبیل، که می‌توانند مورد استفاده یا اشاره مفسّر برای شرح این دوره خاص در تاریخ فلسفه باشند، عموماً به زبان آلمانی در مواردی نیز به زبان‌های لاتین یا فرانسه نوشته شده‌اند. بناءً بر این، مترجم بدین‌گونه دانسته که با اس ترجمه خویش را در موارد مربوطه، تا جایی که دسترسی به آن منابع برای او ممکن بوده است، بر پایه متن منابع اصلی آلمانی قرار دهد تا در انتقال ظرافتی که حتّی به راحتی می‌توانند در زبان دوم ناپدید شوند، ترجمه خویش را به زبانی دست سوم بدل نکند. به‌ویژه باید توجه داشت که زبان انگلیسی نیز، که تاریخ مواجهه جدّی و اصولی آن با متون کلاسیک فلسفه آلمانی به هر از نیم قرن می‌رسد، علی‌رغم پیشرفت‌های چشمگیر، هنوز در تثبیت نظام اصطلاحاتی متناسط با فلسفه آلمانی (ها) ایده‌آلیستی، در آغاز راه است. هنوز بسیاری از اصطلاحات مهمّ ایده‌آلیستی، معادل‌های غلطی در زبان انگلیسی ندارند، به نحوی که گاه یک اصطلاح را با دو، سه و بعضاً چهار معادل همراه می‌کنند؛ یکی از ده‌ها مورد: *aufheben* و مشتقات آن، که عموماً با *resolve*, *eliminate*, *obliterate*, *cancel* و *abolish* معادل قرار داده می‌شود. عکس این نیز صادق است، چنان‌که گاه بین اصطلاح آلمانی، تنها یک معادل در انگلیسی دارند؛ یکی از ده‌ها مورد: *Verhältnis*, *Beziehung*, *Relation* و گاه *Verwandte* گذاشته می‌شود. از سویی دیگر، ساختار جملات زبان آلمانی کاملاً قابل انتقال به زبان انگلیسی نیست، و میدان جاذبه الفاظ مفهومی پیرامون یک اصطلاح نیز – مانند *setzen*^۱ – تقریباً غیرقابل ترجمه به هر زبان دیگری است. تنها برای نمونه‌ای از دگرگونی ساختاری و محتوایی ترجمه از آلمانی

^۱ شرحی از مضامین، میدان جاذبه و دشواری‌های ترجمه این اصطلاح در درس شانزدهم آمده است.

به انگلیسی، می‌توان به آغاز متن اصلی کتاب اشاره کرد. در برگ «سرلوحه» — که ویراستار آن را با قطعاتی از هُلدرلین و شلینگ زینت بخشیده — از قول هُلدرلین آمده است:

To represent man's understanding
as walking in the midst of things
unthinkable.

اگر بناء بر آن باشد به همین ترجمه دست دوم اکتفاء شود، بسته به ذوق مترجم و آشنایی او با اصطلاحات هُلدرلینی، ترجمه فارسی می‌تواند چیزی شبیه به این از کار درآید:

بمثَلِ فاهمه آدمی

به‌مثابه پرسه‌زن در میان اشیاء

اندر پیدنی

یا به هر صورت دیگری نیز می‌توان بر مبنای همین ترجمه دست دوم انگلیسی، ترجمه‌ای فارسی ارائه داد، نهایتاً جنبر تصور خواهد شد که با «شعری» از هُلدرلین صرفاً درباره «پرسه فاهمه در میان امور ناآشنا» مواجهیم. حال آن‌که این قطعه از اساس، نه یک «شعر» بلکه بخشی از یک «نثر» است. در بلند پنجم از مجموعه آثار هُلدرلین، و از قضا در مکتوبی با عنوان «درباره ترجمه سُفکلیس» — با «تعلیق بر آنتیگونه» چنین می‌یابیم:

[Eigentliche Sprache des Sophokles, ...] des Menschen
Verstand, als unter Unendbarem wandelnd, zu
objectiviren wissen

که ترجمه آن چنین پیشنهاد می‌شود:

[زبان بالفعل سُفکلیس، ...] دانستن موضوعیتِ عینِ دانستنِ فاهمه

آدمی، به‌مثابه سرگردان ذیل نااندیشیدنی [است].

به عبارت دیگر، برای هُلدرلین، بر وزن افکنده فاهمه در زبان، سرگردانی ذیل امر نااندیشیدنی است و این سرگردانی، آن عینیتی است که — کم یا زیاد — موضوع شعر حماسی قرار دارد.

با در نظر گرفتن این اشارات بسیار مختصر و فشرده، آیا بهتر نیست دشواری ترجمه «متن اصلی» — و تبعاً مسئولیت انتقال صحیح یا سقیم آن — مستقیماً بر دوش خود زبان فارسی قرار گیرد؟ و نه آن‌که ترجمه به بهای گزاف انهدام ظرایف و انعدام مضامینی تمام شود که یک‌بار در ترجمه نوبت اول از آلمانی به انگلیسی غارت شده‌اند؟ و مگر نه آن‌که خود ترجمه از انگلیسی

به فارسی نیز خالی از دشواری‌هایی چنین نیست؟ به همین دلیل، مترجم تمام نقل قول‌های مستقیم و غیرمستقیم مدرّس از فیلسوفان و همهٔ اشارات مستقیم و غیرمستقیم او به مکتوبات ایشان را، به وسیلهٔ دسترسی و به قدر طاقت خویش، از روی «متن اصلی» ترجمه کرده است. به دیگر سخن، دغدغهٔ مترجم، در درجهٔ نخست، فتح بابی در انتقال دانش بی‌همتای پرفسور هنریش از ایده‌آلیسم آلمانی به خوانندگان فارسی‌زبان بوده است و نه انتقال آن‌چه دانشجویان انگلیسی‌زبان می‌توانستند از آن درس‌ها یاد بگیرند. از این رو، مترجم ابایی از آن نداشته است که فضای درسی حاکم بر ذهنیت مستمعین آمریکایی را قربانی ضرورت انتقال مضمون درس‌ها به استاد به خوانندهٔ فارسی‌زبان کند. بدین دلیل، او خود را وفادار به «متن اصلی» درس‌هاست استاد برمی‌شمرد و نه تابع علائق دانشجویان انگلیسی‌زبان.

دوم، به یک‌بار، میزان وضعیت فلسفه و مطالعات فلسفی در آمریکا را به دو دوران قبل و بعد از جنگ جهانی دوم تقسیم کرد. از اواخر دههٔ ۱۹۳۰ میلادی، سیل مهاجرت متفکران اروپایی به آمریکا جریاناتی خاص را در فضای فکری آمریکایی یا ایجاد کرد یا دامن زد. بسیاری از آن متفکران اروپایی ذخیرهٔ امی عظیمی را با خود به آمریکا منتقل کردند، خصوصاً متفکرانی که از سنت فکری به‌ویژه زبدهٔ آلمان آمده بودند. تأثیراتی که اندیشمندانی چون اشتراوس، آدورنو، هرکهایمر، مارکس، آرنه، و کارناب برجای گذاشتند و جریانی که به‌واسطهٔ پژوهش‌های ایشان ایجاد می‌شد، حلّی را در انتقال مباحث فکری آشکار می‌کرد؛ زیرا عمدهٔ آموزه‌های متفکران اروپایی مبتنی بر دیالوگ میان تاریخ اندیشهٔ اروپا، به‌ویژه دورهٔ «کلاسیک» آن بود. شأنی که مشرب ژمانتیک، دوران است و چپ هگل، قانون به اصالت سنت، مفسران کلام و الهیات جدید برای انتقال مباحث فکری به آمریکا داشتند، ضرورت مطالعهٔ جدی‌تر فلسفهٔ کلاسیک آلمان را آشکار می‌کرد. ضرورتی که نزاع «ایده‌نولوژیک» پس از خاتمهٔ جنگ، میان برجسب‌های «فلسفهٔ تحلیلی» و «فلسفهٔ قاره‌ای» نیز، آن را تشدید می‌کرد. جدالی تا بدان حدّ که گیلبرت رایل (فیلسوف بریتانیایی) در حاشیهٔ کنفرانسی به سال ۱۹۶۰ در فرانسه، به مرلوپنتی (پدیدارشناس فرانسوی) که از او پرسیده بود «آیا طرح‌های ما شبیه به هم نیست؟»، پاسخ داده بود: «امیدوارم که نه!». ^۲ در عین جدال

^۲ Simon Critchley, *A Companion to Continental Philosophy* (Blackwell, 1999), p. 4.

در رابطه با نزاع این‌انگ‌ها، هم ویراستار اشاراتی در «پیشگفتار» آورده است و هم پرفسور هنریش به‌مناسبت به‌ویژه در درس اول — اشاراتی اساسی به ماهیت و امکانات عمدهٔ هر یک از این فلسفه‌ها دارد.

«ایده‌نولوژیک» فلسفه‌ها، خلأ مبانی نظری در مباحث جاریه، زمزمه ارتباط میان «سنت‌ها» را اوجی داده بود. چنان‌که خود پرفسور نیز در «دیباچه» می‌گوید، بهانه تدریس او در هاروارد، تقاضای دو متفکر آمریکایی، استنلی کاول و جان رالر، برای «انتقال سنت اندیشه آلمانی» بوده است.

از عوارض مهم این انتقال گسترده، انتقالی در صورت مفاهیم نیز بود. درس‌ها و کتاب‌هایی که پیش از این به یکی از زبان‌های عمده اندیشه و اندیشیدن اروپایی (عموماً آلمانی یا فرانسوی) صورت می‌یستند، اینک نه با «ترجمه لفظی» بلکه با انتقالی در ذهن خود آن اندیشمندان بیان می‌شدند. اضطراب اندیشمندان اروپایی در بیان منظور خویش به زبان انگلیسی، با آن‌که غنای مضمونی و مفهومی بیش از پیش این زبان منجر می‌شد، زمینه لغزش‌هایی گوناگون اساس برای مخاطبان را نیز فراهم می‌کرد: لغزش‌هایی از یک انتقال صوری در زبان به یک دریافت نهایی در اندیشه.

خطر این لغزش‌ها اما بیس از آن‌که متوجه خود محافل فکری در آمریکا — یا بریتانیا — باشد، متوجه ناحیه‌هایی بود که از سر تقابل بر امواج خروشان نشر منابع انگلیسی‌زبان چنگ می‌زدند — و می‌زدند. مخاطب آمریکایی، اگر اهل علم و اصطلاح باشد، با استقرار بر تداوم سنت اندیشه «غربی» و با استظهار به نیای مشترک اندیشه و نظام اصطلاحات یونانی و لاتینی، جای پای را در این لغزشگاه‌ها برای خود اوار می‌کند.^۳ او متوجه خواهد بود که اگر، برای نمونه، فردی چون هربرت مارکوزه می‌گوید او به «دستاری او به زبان انگلیسی تقلیدی است و دانش خودش را از پدیدارشناسی روح بر مبنای تئو — امروزه منسوخ — جیمز پیللی مستقر کرده،^۴ محل نزاع، کماکان، نه مفردات متن مارکوزه، بلکه بخشی بر سر «منطق نفی» در ایده آلیسم مطلق است. آن مخاطب مفروض، به این انتقال از سنت آلمانی واقف خواهد بود. اما برای خواننده یا مترجم غیرملفت به این نکات، نه تنها آن پیچش مو به چشم نخواهد آمد، بلکه جز به دفعات لغزیدن و نفهمیدن در لغزشگاه‌های انتقالی متونی از آن نوع، طرفی نخواهد بست. ترجمه متونی چنین، که متفکری پرورش‌یافته سنتی خاص در

^۳ در همین درس‌ها نیز، پرفسور هنریش به دفعات برای انتقال یک اصطلاح یا مفهوم در زبان آلمانی، از تداوم مضمونی یونانی یا لاتین آن آغاز می‌کند.

^۴ Herbert Marcuse, *Reason and Revolution* (London: Routledge & Kegan Paul, 1955), "Preface," p. viii.

فلسفه اروپایی می‌کوشد منظور خویش را در ساحت عمومی زبان بین‌المللی انگلیسی از آن طریق بیان کند، بدون توجه به آن انتقال ذهنی، اگر هم ممکن باشد، به هیچ معنایی مطلوب نخواهد بود. این اندیشمندان در وهله نخست به‌طور خاص، اروپایی و به‌طور اخص، به زبان مادری می‌اندیشند و آن‌گاه، اندیشه خود را از مجرای زبان (عمومی) انگلیسی طرح‌اندازی می‌کنند. دریافت مضمون و مبادی سخن آنان، کندوکاو مضاعفی خواهد بود در مذهب مختار اندیشیدن ایشان؛ کندوکاوی که با امکانات پیش روی زبان فارسی، جز قدم نهادن در راهی نخواهد بود «کش صدهزار منزل بیش است در بدایت».

زبان تدریس پرفسور هنریش نیز چنین است. مشکل دریافتن این «زبان» چندلایه، فاصله بس بزرگ منزل «ما» از مقصد بس خطرناک «سنت اندیشیدن آن‌ها» است. آن مقصدی که اگر هم پای تپه از بس پیمودن گردنه‌های راه، به آستانه دریافتی از آن باز شود، باز می‌باید آن را به سمت نزاع تاریخی ترک کند که طی قرن‌ها بسط و نمو داشته‌اند. در خلأ مباحث ناظر بر تحولات اندیشه، «ما»، پرتو افکندن بر سیر و صیر تکوین و تدوین مفاهیم سنت اندیشیدن «آنها»، تدریس در تمایزات گاه باریک‌تر از موی آن مفاهیم نزد «یکی از آن‌ها»، اگر محال نباشد، قطعاً کاری نیست که با شعبده مراجعه به «فرهنگ لغت» شدنی باشد! مضمون مفاهیم، اما بسط در تلاطم کسر و اضافه موادشان در مکان تلاقی اندیشه‌ها و تعاطی به اندیشیدن بر آن‌ها دریافت تا بتوان دقایق هریک را از و در میدان جاذبه یک سنت اندیشیدن پی‌جویی کرد؛ وگرنه، بی‌باری در ساحل و اکتفاء به «دم دست‌ها»، اگر خیال خام طی الارض نباشد، جز جهل معرور خواهد بود.

برای مواجهه با زبان تدریس پرفسور هنریش، مترجم کوشیده است در همان راهی بیافند که خود او در جای‌جای درس‌هایش نشانه‌گذاری کرده است: نیل به فهم نه و منازعات نظری که نظریات فلسفی در میانه همان‌ها بسط یافته‌اند. برای نیل به چنان فهمی، مترجم کوشیده است پرتوی متفاوت از منبع نور ویراستار، بر عبارات و اصطلاحات انگلیسی به کار رفته توسط مدرّس بتاباند تا شاید امکان نظر کردن در تکاپوی درونی آن‌ها به نحوی فراهم شود که از لغزش‌هایی که در طول مدّت ترجمه هراس آن‌ها را بر خود وارد کرده بود، دور بماند. به همین دلیل، از این منظر نیز، مترجم خود را وفادار به «متن اصلی» تدریس استاد برمی‌شمرد نه پیرو علائق ویراستار آن درس‌ها.

تلاش برای رعایت همین وفاداری سبب شد تا در مواردی متعدّد، مترجم خود را ناچار از ورود

به متن درس‌های استاد یا پانویست‌های ویراستار بیاید. تمام افزوده‌های مترجم در سراسر طول متن درون قلاب ([]) آمده‌اند. به عبارت دیگر، متن ترجمه تماماً منطبق است با متن کتاب اصلی، و هرچه، و تأکید می‌شود، هر آنچه در سراسر طول متن (اعم از متن بدنه و پانویست)، به هر مناسبتی درون قلاب آمده، افزوده مترجم است. نمونه‌هایی از این افزوده‌ها چنین است:

* معادل‌های آلمانی (و گاه یونانی، لاتین و عبری) که مترجم در «متن اصلی» یافته و برای آگاهی خواننده افزوده است. برای مثال:

این، «تسلیم» [Hingabe =] یا «عشق» [Liebe =] به سوز...
یا

نخستین اصل بنیادی این است: من از طریق وضع کردن مطلق خویش آغاز می‌شود [das Ich setzt sich selbst, schlecht hin].

* واژگان انگلیسی تقریرات پرفه‌ور که الزاماً ارجاعی به منابع آلمانی اصلی نداشته‌اند و برای رفع ابهام ذکر شده‌اند. تمام این موارد به صورت [...] ثبت شده‌اند. برای مثال:

برای ارسطو، مفهوم واحدیت تنها وجهی از امر جزئی [the ≡ particular] است.

* تمام افزوده‌هایی که توضیحات و استدرکات متحکم را زیر یک عبارت، اصطلاح یا جمله، بیان، و عموماً معادل یا شرحی فارسی را حمل می‌کنند...

... که آنجا است [= در وجود تقرّر دارد]، بلکه...

یا

... حسی «سرخ‌وار» داریم [≡ "redly" sense]، زیرا آن چه پدیدار می‌شود، وجوه کیفی متغیر خود تجربه فاعل آگاهی است. ...

این افزوده‌ها گاه مانند مثال‌های پیشین، کوتاه، و گاه نیز به فراخور سخن، طولانی هستند.

* اشارات ضمنی بحث که به صورت [...] ثبت شده‌اند. برای مثال:

... دو عنصر متخاصم فعالیت [← من] و حیثیت مفهومی [← خویش من] ...

علاوه بر افزوده‌های قبل، ولی در ادامه همان‌ها، هرکجا که استدراک، شرح یا توضیح مترجم می‌توانست مخّل در قرانت اثر باشد، به صورت «یادداشت (های) مترجم» در انتهای درس مربوط آورده شده است. این اندک موارد به شکل * / ** / ... درون قلاب نشان داده شده‌اند. برای مثال:

... ذهن/روح انسانی [= des menschlichen Geistes] است.^{۱۹} [*]

در مثال فوق، عدد ۱۲ مربوط به «پانوشت» ویراستار در پایین صفحه مربوطه، و نشانه [*] مربوط به «یادداشت» مترجم در انتهای درس مربوطه است.

علاوه بر متن درس‌ها، جای دیگری که مترجم به دفعات خود را مجبور به ورود در متن دید، پانوشت‌ها و ویراستار است. تمام «پانوشت‌ها»ی درس‌ها متعلّق به ویراستار هستند و منصفانه باید گفت که در مواردی نیز راهگشا، با این حال، اگر از مواردی چون تکرارهای بی‌مورد و ارجاعات تکراری چشم‌پوشی شود، به دفعات پانوشت‌ها اشکالاتی چنان اعجاب‌آور دارند که حتّی می‌توان در صلاحیت گذاشته آن‌ها شک کرد! مترجم هرچقدر که در برابر شأن استادی مدرّس خاضع بوده است، با و ترفّندریجی به ایرادات کار ویراستار، میدان را برای تاخت و تاز او خالی نکرده و کوشیده است تمام گام‌های او را زیر نظر داشته باشد و به موقع در برابرشان موضع بگیرد. در تمام این موارد، مترجم که اصل همه پانوشت‌های ویراستار را حفظ کرده تا در مطابقت متن ترجمه با متن کتاب اصلی نشانه‌ای وارد نکرده باشد، بناء بر قاعده پیشین، هر جا ضروری بوده، با افزودن قلاب در سطرهای «جماع ویراستار پیچیده است: * در مواردی که عمدتاً به استخراج ارجاعات مربوط می‌شود، برای اصلاح کار، پس از ارجاع وارده، صرفاً قلابی آورده شده است. برای مثال:

G. Fichte, GgW, p. 419 [414-415]; English: SK, p. 254 [253].

* در موارد دیگر که خطای آشکار پانوشت مداخله‌ای را ضروری کرده است، نشانه [!؟] آورده شده و پس از آن اصلاحیه یا نقد مترجم بر آن پانوشت. برای مثال:

¹⁹ [!؟] I. Kant, *KrV* B37; English: CPR, p. 157.

[ارجاع فوق، که به ابتداء بخش «شرح متافیزیکی از مفهوم مکان» است، صحیح نیست. ارجاع دقیق، بندهای معروف کانت در انتهای بهره اول از کتاب نخست «دیالکتیک استعلایی» است که کانت به ارتباط درختی اصطلاحات عمده خود

می‌پردازد: *KrV*, A320 | B376-377.]

* در مواردی که توضیح، نقد یا پیشنهاد مترجم، الزاماً به سبب خطای آشکار پانویست نبوده است، پس از همان، و بناء بر قاعده، نکات لازم درون [] آمده است.

این مداخلات در پانویست‌ها، حتی اگر به اقتضای سخن طولانی شده باشند، در همان پانویست مربوطه حفظ شده و به شکل یادداشت درنیامده‌اند.

با توجه به انواع افزوده‌های مترجم، شاید خواننده با ورق زدن ترجمه حاضر، آن را در نظر اول اندکی شلوغ یا دشوارخوان بیابد. نخست، به خواننده اطمینان داده می‌شود که می‌تواند تمام متن این کتاب را بدون در نظر گرفتن هرگونه قلاب نیز بخواند، بی‌آن‌که خللی در صورت «ترجمه‌ی آن راه یابد. به عبارت دیگر، تمام قلاب‌های افزوده به نحوی تنظیم شده‌اند که بود و نبودشان خللی به «ترجمه»ی کتاب اصلی وارد نکند. اگر خواننده‌ای خود را بی‌نیاز از مداخلات مترجم ببیند، می‌تواند در طول خواندن متن، هرکجا به قلابی رسید، به سهولت از روی آن بگذرد. دوم، به خواننده علامه‌مند به پژوهش در حوزه ایده‌آلیسم آلمانی اطمینان داده می‌شود که تأمل و صرف وقت بی‌مانس شدن با این افزوده‌ها، اتلاف وقت او نخواهند بود. جدای از افزوده‌هایی که از طبیعت کار - مثلاً لینفک هستند، مترجم در ارتباط با افزودن «استدراکات»، هیچ قلابی بر کوه بلند تدریس استاد نگوییده است مگر قانع شده باشد که می‌تواند در مسیر صعود به کمکی بیاید و در مسیر دشوار تفسیری کم‌تر آشنا برای چشم و گوش مطالعات نحیف فلسفی در ایران‌زمین، وزن باری جان را کم کند.

در این ارتباط، مهمترین مسئله روبه‌روی مترجم مواجه با نظام اصطلاحات و مضامین و مفاهیم ایده‌آلیستی بوده است. در یک سده اخیر نظام اصطلاحات فلسفی در ایران‌زمین در حال احتضار به سر برده است. پدیدار شدن «روشنفکری» که اگر برادر جهل خود نظریه‌پردازی نکند، می‌کوشد آن را به نام علم قالب کند) و امواج پیاپی «مفردات ترجمه» (از تفکرات زبانی خواه «فرهنگستان» رسمی، خواه مترجمان خودفرهنگستان‌بین، تا واردات فله‌ای «نقد ادبی» و «نظریه ترجمه» از تولیدات آکادمیک غربی) از یک سو، و تصلب حوزه‌های سنتی تولید علم و گسست دو نظام در حال بحران حوزوی و دانشگاهی (که اگر به تقلید از هم نیافتاده باشند، چندی شده است که ذیل شعار وحدت بر کثرت خود می‌افزایند) از سوی دیگر، ایامی برای زبان اندیشه و اندیشیدن در ایران‌زمین رقم زده که لغات، گلفراش المَبْثُوث و اصطلاح، یَقْرَأُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ. در این یوم عسیر، اگر مترجمی بخواهد به نظام اصطلاحات فلسفی وفادار باشد با سه مشکل بنیادی مواجه است:

نخست، تشبیه معنایی، دوم، تخلیه مفاهیم از مضمون، و سوم، شکاف فلسفه سنتی و فلسفه مدرن. مشکل نخست به تشبیه خود اصطلاحات درون سُنن فلسفی در ایران زمین بازمی‌گردد که میان جریان‌های مشائی، اشراقی، و متعالیه، به اضافه مجادلات نَحْل کلامی و مبانی علم اصول متکثر است. مشکل دوم، عموماً ناظر است به انتقال فلسفه یونانی به عالم اسلامی، و خصوصاً مربوط است به عواقب ورود ایران به عصر تجدّد خویش. مشکل سوم، راجع است به عواقب انقلاب کُپرنیکی در فلسفه و، در تلو آن، بسط و نمو فلسفه ذهن/روح در ایده‌آلیسم آلمانی و آثار بعدی آن. مشکلاتی که تفصیل آن‌ها فراتر از مجال حاضر است.

با علم به این مشکلات، مترجم در این کتاب کوشیده تا حدی که برای او ممکن بوده است مفادی از نظام اصطلاحات فلسفه سنتی در ایران را به دو نحو به کار گیرد: نخست، اصطلاحاتی که فارغ از جهات بحث سنت فلسفی ایران زمین درباره آن‌ها، در هر فلسفه‌ای محل نزاع هستند؛ از آن میان: جوهر، شیء، هریت، معور، خارج، ذهن، کلی، حیثیت کلی، جزئی و نظایرهم. دوم، اصطلاحاتی که فارغ از مینا معنوی آن‌ها در فلسفه سنتی، به نحو لفظاً قدیم اما مضموناً جدید برای مفاهیم و مضامین فلسفه جدید حصص شدند؛ از آن میان: ماهیت، احساس، روح، تضایف، استعلاء، متعالیه و دیگر مواردی که مینا حاضر لفظ منطبق با متن فلسفه سنتی نباشد. در مورد اصطلاحاتی که یا هیچ معادلی در نظام استعارات قدما ندارند یا اصطلاحات رایج وافی به مقصود نبوده است، مترجم به جعلیات مقرون مضمون (و نه هرگز مُلاعبه با لغات) پناه برده است؛ از آن میان: خود-انتسابی، خود-آگاهی، خود-نمایی، به رسمیت شناختن و الباقی.

ذکر سه نکته دیگر نیز لازم است:

نخست، از آن‌جا که اصل کتاب حاضر، تقریر بوده، یعنی شفاهاً در کلاس درس بیان شده، مترجم کوشیده است شأن شفاهی این درس‌ها را حفظ کند. بدین منظور در هر درس تلاش کرده است صحنه‌ای پیردازد که گویی در سر کلاس حاضر بوده و خود را به عنوان محضر این درس‌ها تصور کند. چنین میدان‌دادنی به خیال را نباید به معنای سقوط به وادی تخیلات پنداشت؛ بلکه تلاشی بوده است با تکیه بر شواهد و قرائن برای گذاشتن فاصله‌ای میان تدریس پرفسور هنریش و ویراستاری دکتر پاچینی، و ملاک گرفتن اولی. از خلاف آمد عادت، این کار جز با اعتماد به تحریرات موجود ممکن نبوده است. تنها علت اعتماد مترجم به این تحریر نیز، تأییدیه پرفسور هنریش در «دبیاچه» مبنی بر سلامت عمومی آن است.

دوم، در ترجمه درس‌های پرفسور، مترجم نه تنها به دلایل موجهی که پیش‌تر آمدند به «متن

اصلی» وفادار بوده است، بلکه در مواردی که ابهامی داشتند، به دیگر آثار در دسترس ایشان نیز رجوع کرده است. آثار دیگر پرفسور هنریش که در موارد مختلف راهگشای پی بردن به منظوری از این تقریرات شدند، چنین‌اند:

Dieter Henrich, "Die Anfänge der Theorie des Subjekts (1789)." In: *Zwischenbetrachtungen. Im Prozess der Aufklärung*. Edited Axel Honneth, et al (Frankfurt am Main: Suhrkamp, 1989), S. 106–170.

id., *Hegel im Kontext*, Suhrkamp, 1971.

id., "Hegels Theorie über den Zufall," *Kant-Studien*, Jan 1, 1958, 50, p. 131–148.

id., *Konstellationen: Probleme und Debatten am Ursprung der idealistischen Philosophie (1789-1795)*, Klett-Cotta, 1991.

id., *The Course of Remembrance and Other Essays on Hegel*, ed. (with a Foreword) Eckart Förster, Stanford University Press, 1997.

id., *The Unity of Reason*, ed. Richard L. Velkley, tr. Edwards et al, Harvard University Press, 1994.

در انتهای «سخن مترجم» نیز و جهت آشنایی علاقه‌مندان، فهرستی تقریباً جامع از «کتاب و رسائل» تاکنون منتشرشده پرفسور هنریش ضمیمه شده‌اند.

سوم، در انتهای کتاب اصلی، یک «نمایه عمومی» رسط و پیرایه‌ها افزوده شده است شامل اعلام، کتب و مفاهیم. برای سهولت دسترسی خواننده به محتوای این کتاب و بناء بر مقتضیات تدوین معیار یک کتاب، آن «نمایه عمومی» — که سرشار از اشکالات و ایراد بود — به شکل «نمایه»‌های تفکیکی و کامل‌تر درآمدند: «نمایه اشخاص»، «نمایه ام‌کتاب»، «نمایه کتب»، «نمایه رسائل، و مجلات» و «نمایه موضوعی».

پس از ذکر امتهات شیوه کار ترجمه، اشارتی نابهنگام به شأنی از شئون خود اثر نیز بی‌فایده نخواهد بود.

مواجهه با یک متن فلسفی خاص، هر چقدر هم آن متن خاص دشوار باشد، راحت‌تر است از مواجهه با متنی که به قصد «تاریخ‌نویسی» اندیشه و اندیشیدن فلسفی تدارک شده باشد. در نفوذ به متنی خاص از یک فیلسوف، ظاهراً می‌توان با محدود کردن جست‌وجو به کلیات آثار او، تلاش برای یافتن ارتباط نظام‌مند مفاهیم او، کشف ربط فکر او به اسلاف و

معاصرانش و دنبال کردن تفاسیر متناظر با مفاد اندیشه او، راهی — ولو بنیست! — برای فهم اصطلاحات و شاید شیوه اندیشیدن آن یافت. اما یافتن راهی برای نفوذ به اثری که می‌خواهد به جریان سیال اندیشه در «تاریخ» بپردازد، فقط با آشنایی با مؤلف آن ممکن نیست. در نمونه همین اثر حاضر، کافی نیست که بر آثار پرفسور هنریش تمرکز و آنچه را در شرح کنار او آورده‌اند دنبال شود. شناخت اندیشه پرفسور هنریش، بدون شناختی از آن شیوه (ها)ی اندیشیدن که او تاریخ‌نویس آن (ها) است، کامل نخواهد بود. مشکل مواجهه با متنی از این نوع، تعلّق آن به تاریخ‌نویسی اندیشه و اندیشیدن تاریخی است. هرچند نگارنده بر آن رأی است که «تاریخ»، یک کلمه روزگار ما است، اما مضایق این مجال، فرصتی برای ورود به این بحث دشوار در اختیار او نمی‌گذارند. با این حال، گریزی نیز از طرح این بحث نیست که برای همراهی با درس‌های پرفسور هنریش، باید کوشید نفوذ به آن را با گوشه چشمی به همیراه همیشی برد.

شاهد این سخن آن چیزی است که خود پرفسور در آغاز درس دوم می‌گوید: «برای دیدن تفاوت‌های مبنایی، و به هدایت محور مدار میان اندیشه کانتی و دیگر اندیشه‌های ایده‌آلیستی، دانستن چیزهایی درباره اغراض هفته پس این شیوه‌های اندیشیدن ضروری است». همین ضرورت توجه به اغراض است که باید در سراسر کار، هم‌چون ستاره قطبی نشان شود تا در غیاب هر راه مشخصی در پیمودن یک متن درباره تاریخ‌نویسی اندیشه، گم نشد. تأکید بر غیاب راه، به علّت محور بودن اندیشه تاریخی در بیان لاجرم فقر شدید تاریخ‌نگاری اندیشه است. هنوز هیچ «سنت» فکری در ایران پیدا نگرفت است که از اساس متعلّق به اندیشه تاریخی باشد. و بدیهی است که مراد از «تاریخ» و «تاریخی» در این عبارات سیر تقویمی یا فهرست وقایع اتفاقیه نیست.

برای به دست آوردن تصویری جهت آغاز کردن به دریافتن مفهومی از «تاریخ» می‌توان بر اشاره‌گذاری خود پرفسور — در درس دوازدهم — تأمل کرد: «امر تاریخی» غلبه بر حیرت مواجهه با تمدن‌ها و فرهنگ‌های گذشته است به‌وسیله وصول تداوم در ادراک مشکلات مراحل مختلف تطوّر نوع انسان و اجتماع انسانی. وصول تداوم، دیدن گسست و تغییر در فرهنگ و تمدن است به‌مثابه دیدن دگرگونی در کیفیات آگاهی که در تلاش برای جبران از دست رفتن فهم بلاواسطه میان آن مراحل، بار فهمیدن آن تغییرات و تجدید فعل آن‌ها را بر دوش می‌گیرد. بناء بر این، تداوم در هر فرهنگ و تمدن متناظر است با امکان تفسیر آن در

الگویی از ذهن. امر تاریخی، آگاهی از تداوم است در وعاء ذهن، و لاجرم، عین یک نظریه آگاهی است. «تاریخ»، مکان تکوین امر تاریخی است، و از این رو، «تاریخنویسی»، مکان تدوین آگاهی. از این رو، هر فرهنگ و تمدنی تا آنجا آگاهی دارد که «تاریخ» دارد و «تاریخ» ندارد مگر نظریه آگاهی داشته باشد. به عبارت دیگر، هر تلاشی برای تاریخ‌نویسی که فارغ از تدوین نظریه‌ای از آگاهی برای تفسیر تداوم در وعاء ذهن باشد، هیچ نسبتی با «تاریخ» و «امر تاریخی» ندارد. بدین ترتیب، «تاریخ»، عین «تاریخ نظریات آگاهی» است و لاجرم، عین «تطور الگوهای ذهن». پس «تاریخنویسی» در هر وهله از زمان، عین تجسّد یک الگو از ذهن در تفسیر تداوم است.

آنچه پرفسور هنر در صفحات این کتاب بیان کرده، تلاشی است برای «تاریخنویسی» به همین معنایی که خود او فقط اشاراتی بدان داشته است. راه ورود به این اثر در مقام طراحی چهارچوبی برای «تاریخنویسی» — که ویراستار نیز در «پیشگفتار» کوشیده با توجه به نیاز دانشجویان آمریکایی، بخشی در طراحی دیگر برای آن تدارک کند — هموار نیست؛ هرچند درون آن نشانه‌گذاری شده است. برای «نواندن» این کتاب، یا هر کتاب دیگری از این نوع، صرف اتکاء به محتوای بیان‌شده، بشمار اکتفاء به کسب اطلاعاتی از یک تفسیر نخواهد بود؛ برای همراهی با «امر تاریخی»، باید راسی به رن آن گشود. فقط در صورت توفیق در قدم نهادن در آن «راه» خواهد بود که می‌توان از این درس، درسی آموخت. نگارنده امیدوار است بخت یار او باشد تا در فرصتی دیگر، مستقلاً به این دست‌شمار بپردازد.

سخنی در شکرگزاری:

و اما بعد. ترجمه حاضر، بدون آنچه مترجم به قدر طاقت خویش از کتاب‌ها، مقالات و کلاس‌های درس جناب آقای استاد دکتر سیدجواد طباطبایی آموخته است، رگز ممکن نمی‌بود. این سخن به معنای «گنجاندن» تأییدیه‌ای تلویحی بر این ترجمه نیست؛ که هیچ استادی مسئول بضاعت فهم دانشجویانش نیست! بل به جای آوردن شُکری است که وجدان مترجم بر او فرض کرده است. شوربختانه، قلم را یارای ایجاز در بیان مراتب سپاسگزاری مترجم از آن یگانه دوران نیست... باشد که عمر باعزت ایشان پیاید.

مترجم قدردان حمایت بی‌دریغ و سعه صدر مدیر محترم نشر کتاب رایزن، جناب آقای احسان موسوی خلخالی است، که در تمام مدت کار بر روی این ترجمه، و در خلال امور

فنی آماده ساختن کتاب، یار و همراهی بی نظیر بود. مترجم، سپاسگزار و آرزومند سعادت و توفیقات روزافزون ایشان است.

پس از اتمام کار ترجمه، دوست عزیز، آقای علیرضا سیداحمدیان، ممتی نهاد و قبول کرد تا زحمت ویراستاری ترجمه حاضر را برعهده بگیرد. این مهم که با حمایت کتاب رایزن ممکن شد، فرصتی بی نظیر برای مترجم بود تا از دانش وسیع آن رفیق شفیق بهره‌ها ببرد، و کیفیت ترجمه حاضر نیز به مراتب بهتر از صرف اتکاء به بضاعت خود از کار درآید. البته این بدان معنا نیست که مترجم از خود رفع مسئولیت کرده باشد؛ از آنجا که پیشنهادهای ایشان، در تمام موارد مفید و پس از موافقت مترجم اعمال شده‌اند، مسئولیت این ترجمه تماماً برعهده مترجم می‌است.

و به رسم پیشگویی ناآرام، این اثر را به همسرم تقدیم می‌کنم که هر روز به نجات من از آوار این جهان آمده است.

هومن قاسمی

خرداد ۱۳۹۵، تهران